**سیره تفسیری علامه طباطبایی**

مرحوم علامه (قدّس‌سرّه) از آیات كلیدی قرآن كریم به عنوان «غرر آیات» یاد می‏فرمود كه درخشش چشمگیر آنها، نه تنها راهگشای بسیاری از آیات دیگر قرآن بود، بلكه پایه´ محكمی برای حلّ بسیاری از احادیث خواهد بود.

**مقدمه**

تفسیر قرآن كریم در گرو معرفت آن است و چون شناخت آن درجات گوناگونی دارد بنابراین تفسیر آن نیز مراتب مختلف خواهد شد.

**شناخت قران براثر اتحاد با آن**

**بعضی قرآن را در اثر اتحاد با حقیقت آن می‏شناسند؛** مانند پیامبر اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل‏بیت عصمت (علیهم‏السلام) كه به منزله جان رسول خدایند[1]؛(نزل به الروحُ الأمینُ -علی قَلبِك)[2]. وقتی حقیقت كلام خدا بر روح رسول اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) تنزل یافت و یا آن حضرت در قوس صعود به ملاقات حقیقت وحی نائل آمد:(وإنّكَ لتلقّی القُرآن مِنْ لدنْ حَكیمٍ علیمٍ)[3] برای آن حضرت جای هیچ‏گونه ابهام نخواهد بود و با دریافت آن حقیقت كه خود عین معرفت می‏باشد، كلام الهی به طور كامل شناخته خواهد شد.

**بعضی دیگر قرآن را در اثر مشاهده´ جمال و جلال آن در خودْ شناخته و می‏شناسند** كه تبیین آن كِششِ خاص، برای كسی كه از آن بارقه سهمی و از آن نفحه نصیبی ندارد، میسور نیست.

گروه سوم قرآن را با بررسی ابعاد گوناگون اعجاز وی شناخته و می‏شناسند كه اكثریت قرآن شناسان از این دسته‏اند.

شناخت دسته اول همانند برهان صدّیقین در معرفت خداوند سبحان است كه از ذات خداوند پی به او می‏برند و معرفت دسته´ دوم، همانند برهان معرفت نفس است: «مَنْ عرفَ نفسهُ فقد عرفَ ربّه»[4] كه با استمداد از آیات انفسی، پروردگار خویش را می‏شناسند و آگاهی دسته سوم، همانند برهان حدوث یا حركت یا امكان و مانند آن است كه با استدلال از نشانه‏های بیرونی و آیات آفاقی، خداوند خود را می‏شناسد.

**درجات شناخت قرآن**

**كامل‏ترین شناخت قرآن، همانا معرفت عمیق طبقه´ اول است** كه نه تنها به تمام معارف آن آشنایی دارند، چنان كه **حضرت امام صادق(علیه‏السلام) فرمود:** «قد ولّدنى رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و أنا أعلمُ كتاب اللّهِ و فیه بدء الخَلقِ وَ ما هُو كائنٌ إلی یومِ القیامةِ و فیه خبرُ السماء و خبرُ الأرضِ و خبرُ الجنّةِ و خَبرُ النارِ وَ خبرُ ما كان و خبرَ ما هو كائنٌ، أعلمُ ذلك كأنّما أنظرُ إلی كفّى إنّ اللّه یقول: فیه تبیانُ كلّ شی‏ءٍ».[5]

بلكه در مرحله´ عقلِ قرآنِ معقول و در مرتبه´ مثالِ قرآنِ متمثّل و در مرتبه´ طبیعتِ قرآنِ ناطق می‏باشند؛ چنان كه حضرت امیرالمؤمنین(علیه‏السلام) فرمود: «...و النّور المُقتدی بهِ ذلك القُرآنُ فاستنطقوه وَ لَن ینطقَ و لكنْ أُخبركم عنهُ ألا إنّ فیه علمَ ما یأتى و الحدیثَ عن الماضى و دوائكم و نظمَ ما بینكم».[6]

این بدان علت است كه

**حقیقت ولایت و حقیقت قرآن، گرچه مفهوماً از یك‏دیگر جدا می‏باشند، ولی از لحاظ مصداق و همچنین حیثیّت صدق، مساوق و متحدند؛**

**از این جهت، می‏توان ادعا كرد كه** «لا یبلغُ أحدٌ كُنهَ معنی حقیقةِ تفسیر كتابِ اللّه تعالی و تأویلهِ إلاّ نبیّه صلّی اللّه علیهِ و آلهِ و أوصیائه علیهم السلام»[7] و زمینه´ رسیدن به این مقام منیع، عشق به معارف قرآن و شوق به مطالب آن است؛ چرا كه بر اثر عشق، هرچه شناخته شد، حفظ می‏شود و از صحنه´ دل رحلت نمی‏كند و در اثر شوق، هرچه شناخته نشد، با پرسش روشن می‏گردد كه **امیرالمؤمنین(علیه‏السلام) فرمود:** «و اللّه ما نزلت آیةٌ إلاّ و قد علمتُ فیما نزلتْ و أین نزلت أ بلیلٍ نزلتْ أم بنهارٍ نزلتْ، فى سهلٍ أو جبلٍ، إنّ ربّى وهب لى قلباً عقُولاً و لساناً سؤولاً».[8]

**امامان معصوم(علیهم‏السلام) گرچه ممكن است در بعضی از مظاهر با یك‏دیگر تفاوت داشته باشند، ولی در علم به قوانین الهی و تفسیر قرآن كریم یكسانند؛** چنان‏كه امام صادق(علیه‏السلام) می‏فرماید: «قُلتُ له الأئمّةُ بعضهم أعلمُ من بعض؟ قال(علیه‏السلام): نَعمْ و علمهم بالحلالِ و الحرام و تفسیر القرآن واحد».[9]

كتاب خداوند را چون دیگر نوشتار یا گفتار نمی‏توان محسوب داشت؛ زیرا همواره گوینده از گفتارش جدا و نویسنده از نوشتارش بیرون است و هنگامی كه پرده´ گفتار كنار رفت، گوینده ظهور می‏نماید كه: «المرء مخبوءٌ تحتَ لسانه»[10] و زمانی كه پوشش نگارش و نوشتار بدر آید، اندام نویسنده جلوه می‏كند كه: «رسولكَ ترجمانُ عقلك و كتابُكَ أبلغُ ما ینطق عنك»[11] كه وجود هریك از متكلم و كاتب محدود بوده و از محدوده´ كلام و كتاب خود نیز بیرون می‏باشد؛ از این جهت، باید از حجاب گفتار و نوشتار گذشت تا به گوینده و نویسنده رسید و چه بسا آن گوینده یا نویسنده درست در كسوت گفتار در نیاید و به طور كامل در پوشش نوشتارْ خود را ارائه ندهد.

**لیكن خداوند سبحان كه از هر نوری روشن‏تر است، تحت هیچ حجابی مستور نیست و از محدوده´ هیچ موجودی بیرون نخواهد بود؛** بنابراین، لطیف‏ترین تعبیری كه درباره´ كلام و كتاب خداوند سبحان مطرح می‏باشد، همان تجلّی است كه احتمال هرگونه تجافی را از بین می‏برد و زمینه´ هرگونه شناخت عمیق را فراهم می‏نماید كه **حضرت امیرالمؤمنین(علیه‏السلام) فرمود:** «فتجلّی لهم سبحانه فى كتابه من غیر أن یكونوا رأوهُ بما أراهم من قدرته».[12]

آن موحدی كه تا با چشم جان و حقیقت ایمان خدای خود را نبیند، او را نمی‏پرستد: «أفأعبدُ ما لا أری»،[13] تا با چشم دل گوینده را هم نبیند، كلامش را نمی‏پذیرد. او اول متكلم را می‏بیند، بعد كلامش را می‏شنود؛ چنان‏كه پیامبر اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در معراجهای خویش، اول حقیقت را با دل می‏یافت، بعد با چشم می‏دید.

یعنی محسوس اولیای الهی، مسبوق به عقل آنهاست و یك حقیقت اول معقول آنهاست؛ سپس محسوس آنان می‏شود؛ برخلاف دیگران كه معقول آنها مسبوق به حس است و یك واقعیت از رهگذر حسّ به عقل آنها راه می‏یابد؛ لذا، منطق آنان این است كه «مَن فَقَدَ حِسّاً فقدَ عِلماً» و مشرب اینان این است كه (إنّه لقران كریم ظ­ فی كتابٍ مكنون -لا یمسّه إلاّ المطهّرون)[14]. آنان می‏گویند: تا حسّ نباشد آگاهی نیست و اینان می‏فرمایند: تا صفای ضمیر و طهارت دل نباشد، نیل به معارف میسّر نیست. برای آنان آكادمی ضروری می‏نماید و برای اینان تهذیب نفس كه:(اِنّما یرید اللّه لیذهب عنكم الرجس أهل البیتِ و یُطهركم تطهیرا)ً[15]

نكته´ اساسی درباره´ قرآن كریم این است كه چون این كتاب، تجلّی خداوند بی‏چون و بی‏مثل است، قهراً همانند نخواهد داشت و شناخت او همانند معرفت دیگر كتابها نمی‏باشد: «انّ كلام البارى‏ی سبحانه لا یشبهُ كلامَ الخلقِ كما لا یشبهُ أفعالهُ أفعالهم»[16] و شناخت این طبقه´ ممتاز همان است كه در زبان پیامبر اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) آمده: «...لَنْ یفترقا حتّی یردا علىّ الحوض...»[17]

چون عارف و معروف هر دو به یك حقیقت كه همان حق محض است، مرتبطند: «...هما حبلُ اللّه ممدودٌ بینكم و بین اللّه تعالی...»[18] و خطاب و مخاطب هر دو به یك متكلم وابسته‏اند، لذا: «اِنّما یَعرفُ القرآن من خُوطِبَ بهِ».[19] بدین جهت، از این اولیای الهی هنگام تلاوت هر آیه، ذكری مناسب با محتوای همان آیه مانند تلبیه یا اعتراف یا شهادت نقل شده است.[20]

**برجسته‏ترین مقامی كه در قرآن كریم برای انسان یادآوری شده، از آنِ این گروه كه همان (و السابقون السابقون أُولئك المقرّبون)[21] می‏باشند، خواهد بود؛**

چنان‏كه حضرت امام باقر(علیه‏السلام) فرمود: «...و لنا كرائمَ القُرآن».[22]

بهترین شناخت قرآن بعد از معرفت عمیقانه´ طبقه´ اول، **همانا شناخت گروه دوم است** كه با مشاهده´ آیات انفسی قرآن به سوی این هدف والا جذب شده‏اند و با كشش قرآن، وارد دریای بی‏كران او گشته‏اند؛ چون شناگری كه به همراه موج دریای طوفنده چند گامی وارد دریا می‏شود، نه با كوشش خود وارد شود، كه اقیانوس سهمگین به كوشش هیچ شناگری بها نمی‏دهد و توان هرگونه دریانوردی را از او می‏رباید: «...و بحراً لا یُدركَ قَعرهُ»،[23] و آن كه بدون كشش، عزم دریا كرد و به كوشش جامد بسنده نمود، بهره´ لازم را از آب دریا و گوهر نهانی آن نمی‏برد.

به درون بحر راه یافتن از آنِ كسی است كه از خود شنا نشان ندهد و فقط پس از آشنایی به هنگام موج خود را در معرض آن موج قرار دهد؛ آنگاه مجاز است كه بگوید: «هرچه دارم همه از دولت قرآن دارم»؛ زیرا با پیك وحیْ محشور شده و با سفیر قرآن همصحبت گشته است.

**چنان‏كه حضرت امام صادق(علیه‏السلام) فرمود:** «من قرء القُرآن و هو شابٌ مؤمنٌ اختلط القرآن بلحمه و دمه، جعله اللّه مع السفرة الكرامِ البررةِ و كان القُرآن حجیجاً عنه یوم القیامة و یقول یا ربّ إنّ كلّ عاملٍ قد أصابَ أجرَ عملهِ غیرُ عاملى فبلّغْ به كریم عطایاكَ، فیكسوه اللّه عزّوجل حُلّتین من حُللِ الجنّةِ وَیوضعُ علی رأسهِ تاجُ الكرامةِ ثمّ یُقال لهُ هل أرضیناكَ فیه؟ فیقولُ القرآن یا ربّ قد كنتُ أرغبُ له فیما هو أفضل من هذا. قال: فیُعطی الأمنُ بیمینهِ و الخُلدُ بیسارهِ ثم یدخلُ الجنّة فیقالُ له اِقرء آیةً و اصعد درجةً ثم یُقال له بلّغنا به و أرضیناك فیه؟ فیقول أللّهم نعم».[24]

آری، دلباخته´ كلام خدا آن چنان قرآن را با ایمان می‏خواند كه قرآن با تمام گوشت و خون او مخلوط خواهد شد و اینان برجسته‏ترین چهره‏های آدمی بعد از انبیا و مرسلین(علیهم‏السلام) می‏باشند.[25]

اما شناخت گروه سوم كه با بررسی ابعاد اعجازآمیز قرآن كریم، او را شناخته و می‏شناسند، چون قرآن شناسی آنان از روزنه‏های بیرونی است و كلام خدا را از پشت پرده‏های الفاظ و مفاهیم و مانند آن می‏بینند، قهراً تماس مستقیمی با خود قرآن نداشته و از حجاب مصطلحات نمی‏گذرند.

در این گروه، همه´ افراد یك‏سان نیستند؛ زیرا برخی فقط از راه مفاهیم عقلی به قرآن راه پیدا می‏كنند و بعضی از راه معانی نقلی به حریم آن بار می‏یابند و...، چنان‏كه در گروه دوم هم تفاوت وجود دارد؛ زیرا برخی از آنها به كام موج قویّ فرو رفته و به همراه آن مقدار زیادی از دریا را طی می‏كنند و بعضی در معرض موج ضعیف واقع می‏شوند و به همان نسبت، وارد اقیانوس می‏گردند؛ ولی این طبقه چون با حقیقت قرآن مأنوس‏اند، هرگز آن را رها نمی‏نمایند.

**اما گروه سوم،** گذشته از تفاوت شناخت، چون حقیقت قرآن كریم را مسّ نكرده‏اند، قسمتی از بیماریهای آنان درمان نمی‏شود و لذا گاهی به مقتضای بعضی از همان بیماریهای كهن، تن به انحراف و تباهی خواهند داد؛ زیرا قرآن تنها كتاب عقلی و علمی نیست كه بتوان با براهین محض به آن نایل آمد و عمل را در نیل به معارف آن مؤثر ندانست؛ بلكه قرآن نور و هدایت است؛ لذا، معارف عقلی و علمی را با راهنمایی و موعظه مقرون می‏نماید؛ سپس انسانها را به تدبر در آن دعوت می‏كند و گناه را كه همان قفل قلب است، مانع تدبر در آن می‏داند.[26]

**اگر تنها راه ارتباط با قرآن همان علم حصولی و مبادی مفهومی آن باشد، ممكن است كلام الهی در دل استقرار نیابد و در اثر برخی از سوانح رخت بر بندد و از شمار بزرگ‏ترین گناهان آن است كه كسی حامل كلام خداوند باشد، سپس عمداً آن را رها كند:**

**قال رسول‏اللّه(صلی الله علیه و آله و سلم):** «عُرضتْ علىّ الذنوبُ فَلمْ أصبْ أعظمَ مِنْ رجُلٍ حَمّلَ القرآنَ ثم تَرَكَه».[27]

همین رهایی نورانیّت قرآن، زمینه‏ای را فراهم كرده كه قرآن دستاویز زراندوزان آزمند شود تا به وسیله´ كلام الهی، دیگران را به كام دنیامداری خویش فرو برند. كیفر این گروه آن است كه طوری در قیامت حاضر می‏شوند كه گوشتی در استخوان صورتشان نیست: قال علی بن ابى‏طالب(علیه‏السلام): «من قرأ القُرآن یأكل به الناس جاء یومَ القیامةِ و وجههُ عظم لا لحمَ فیه».[28]

آری، **قرآن چون میوه´ شاداب است كه انسان سالم را فربه می‏نماید** و فرد مبتلا به مرض دستگاه گوارش را رنجور می‏سازد؛(و نُنزلُ مِنَ القُرانِ ما هُوَ شِفاء و رحمةٌ للمؤمنین ولا یزیدُ الظالمین إلاّ خساراً)[29]؛ لذا، قرآن كریم با گوشت و خون بعضی از قاریان مخلوط می‏شود و زمینه´ ریزش تمام گوشتهای صورت برخی دیگر از قاریان را فراهم می‏كند: أعاذنا اللّه من شرور أنفسنا و سیئاتِ أعمالنا

**مراتب تفسیر قرآن**

اكنون كه درجات گوناگون شناخت قرآن روشن شد، مراتب مختلف تفسیر آن واضح خواهد بود؛ زیرا تفسیر همان شناخت متنزّل است؛ لذا، سخن طبقه´ ممتاز كه همان گروه اولند، این است كه «سَلونى عن القرآنِ اُخبرَكُم عن آیاته فیمن نُزِّلت وَ أینَ نُزِّلت»[30] و چون قرآن كریم مُهیمن[31] بر دیگر كتابهای آسمانی می‏باشد، انسان كاملی كه با حقیقت قرآن كریم متحد شد، توان تفسیر همه´ كتابهای الهی را دارد؛ لذا، امیرالمؤمنین(علیه‏السلام) فرمود: «أما و اللّه لو ثُنیت لى الوسادةُ فجلستُ علیها لأفتیتُ أهل التوراةِ بتوراتهم... و أهل الإنجیلِ بإنجیلهم... و أهل القرآنِ بقرآنِهم».[32]

غزالی از امیرالمؤمنین(علیه‏السلام) نقل می‏كند كه اگر خداوند سبحان و پیامبر اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) مرا اذن دهند به اندازه´ بار چهل شتر، «الف» فاتحة الكتاب را شرح می‏نمایم. سپس می‏گوید: «و هذه الكثرةُ فى السعةِ و الإفتتاحِ فى العلم لا یكونُ إلاّ لدنیاً سماویاً إلهیاً»؛[33] لذا، ابن عباس مفسّر معروف چنین می‏گوید: «...و ما علمى وَ عِلمُ أصحابِ مُحمّدٍ صلّی اللّهُ علیهِ وآلهِ فى عِلْمِ على(علیه‏السلام) الاّ كقطرةٍ فى سبعةِ أبحُرٍ».[34]

**هرگز قرآن بدون توجه به تفسیر و تبیین این طایفه، حقّ او فهمیده نمی‏شود؛** زیرا این تفكیك همان افتراقی است كه پیامبر اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) به نفی آن خبر داد و او رسول امینی است كه از هوا سخن نمی‏گوید و اگر جایی قرآن حضور ظاهری داشت و عترت طاهره غایب بودند یا اینان حضور ظاهری داشتند و قرآن كریم غایب بود، اطمینان حاصل می‏شود كه هر دو غایبند؛ زیرا معیّتِ با هم و عدم افتراق از هم، در نحوهظ´ وجود قرآن و عترت مأخوذ است.[35]

باری، چون بهترین شناخت قرآن، معرفت این طبقه است، بهترین تفسیر نیز تفسیر این گروه خواهد بود و چون گروه دوم، شاگرد برجستهظ´ طبقه´ اول محسوب می‏شوند و شناخت آنان بعد از معرفت گروه اول، بهترین شناختها می‏باشد، لذا تفسیر آنها نیز برجسته‏ترین تفسیرها خواهد بود.

و راهیان این راه از متقدمان و متأخران، هركدام به نوبه´ خود مقداری از مسیر یاد شده را پیموده‏اند و نوادری از آنان این سیر را به پایان رسانده‏اند كه یكی از آنان مرحوم استاد علامه سید محمد حسین طباطبایی قدس اللّه نفسه الزكیّة می‏باشد كه از دیرباز در خدمت قرآن كریم بوده تا به اندازه´ خویش با كلام الهی مأنوس و سخن خدا با گوشت و خون او آمیخته شد؛ لذا، در تمام رویدادهای تلخ و شیرین با قرآن بود و از او الهام می‏گرفت و حوادث واقعه´ در جهان علم را با استنباط از معارف عمیق قرآن حل می‏نمود.

**به طوری كه كمتر مسائلی درباره عقاید و اخلاق و اعمال مطرح می‏شود كه مرحوم استاد در تفسیر قیّم المیزان به آن نفیاً یا اثباتاً نپرداخته باشد،** بطوری كه می‏توان گفت: المیزان در بین تفاسیر چون كتاب قیّم جواهر الكلام است در بین كتابهای فقه كه هم كمبود گذشتگان را جبران نمود و هم زمینه´ تحقیق آیندگان را فراهم كرد.

استاد ما مرحوم آیة اللّه حاج شیخ محمد تقی آملی(رحمه‏الله) از استادش مرحوم آیة اللّه حاج شیخ عبدالنبی نوری(رحمه‏الله) از استادش مرحوم آیة اللّه العظمی حاج شیخ مرتضی انصاری(قدّس‌سرّه) نقل كرد كه مرحوم شیخ انصاری چنین فرمود: «من به هیچ مطلبی نرسیدم مگر آنكه مرحوم صاحب جواهر به آن نفیاً یا اثباتاً اشاره كرده است».

همان طوری كه جواهر برای فقیه، دائرة المعارف فقهی است، المیزان برای یك مفسّر، دائرة المعارف قرآنی است.

اینك به گوشه‏ای از سیره´ تفسیری مرحوم استاد علامه اشاره نموده و تفصیل آن را به مراجعه به كتاب قیّم المیزان موكول می‏نماییم.

**خداوند سبحان كه در قرآن تجلی نموده، كلام خود را به عنوان(نور مبین**)[36] و (تبیاناً لكلّ شی)[37] معرفی می‏كند و ممكن نیست چیزی نور باشد و معذلك دارای نقاط مبهم و تاریك بوده و محتوای آن روشن نباشد و نیز ممكن نیست كتابی بیانگر همه´ معارف و اصول سعادت بخش انسانی باشد و خود، بیّن و آشكار نباشد؛ چنان‏كه ممكن نیست كلامی هدایت جهانیان را تأمین نماید[38] و خود نیازمند به هادی دیگر باشد تا او را توضیح دهد؛ بنابراین، هیچ مطلب مبهمی در قرآن وجود ندارد تا قرآن را به كمك غیر قرآن بشناسیم؛ بلكه قرآن را باید به خود قرآن شناخت؛ چنان‏كه نور را باید با نور دید و بیّن بالذات را با خود آن بیّن شناخت و چیزهای دیگر را به وسیله´ او مبیَّن نمود.

یكی دیگر از آیات روشن قرآن كریم این است كه بلندای معارف مكنون او را جز مطهّرون نمی‏یابند[39] و مطهّرون را نیز معرفی كرد[40]؛ به طوری كه نه در امر اول ابهامی راه دارد و نه در امر دوم، تیرگی رخنه می‏كند؛ بلكه با نور افكن نیرومند وحی به جهانیان فهمانیده كه دست همگان به كُنه قرآن نمی‏رسد و تنها پاكانند كه به كُنه آن می‏رسند.

یكی دیگر از آیات روشن كلام اللّه این است كه هرچه پیامبر اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) شما را به آن امر نمود، بگیرید و از هرچه شما را از آن نهی نموده است، دوری نمایید[41]؛ به طوری كه در این ارجاع هیچ‏گونه ابهامی وجود ندارد.

یكی دیگر از آیات واضح كتاب الهی آن است كه رسول اللّه(صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان مبین حدود و جزئیات قرآن كریم معرفی می‏نماید: ï´؟و أنزلنا إلیك الذكر لتبیّن للناس ما نزّل إلیهم[42]

بنابراین، **قرآن كه خود نور مبین است،** در كمال وضوح پیامبر اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) واهل‏بیت عصمت و طهارت (علیهم‏السلام) را مرجع فهمیدن معارف و حدود قوانین و مانند آن قرار داده و چون حجّیت كلام خداوند ذاتی است، می‏تواند دلیل اعتبار سخن و سنّت معصومین(علیهم‏السلام) واقع شود؛ پس قرآن كه حجّت بالذات است، سند حجّیت سنّت خواهد بود و هرگز نمی‏توان با قطع نظر از سنّت معصومین(علیهم‏السلام) به همه´ حدود و احكام الهی راه یافت و به معارف قرآن كریم آشنا شد.

چنان‏كه آیات گسترده´ قرآن كریم نسبت به یك‏دیگر هماهنگ و منسجم‏اند و هرگز نمی‏توان آیه را با قطع نظر از آیات دیگر معنا كرد؛ بلكه با توجه به سراسر قرآن كریم باید آیه´ مورد بحث را معنا نمود كه اگر در بین آیات دیگر دلیل یا مؤیدی برای آیه´ محل بحث وجود داشت، در استدلال یا استمداد مورد نظر قرار گیرد و اگر در بین آنها دلیل یا تأیید یافت نشد، آیه´ مورد بحث طوری تفسیر نشود كه با معنای آیه دیگر مناقض باشد؛ زیرا هیچ‏گونه اختلافی را در حریم قرآن كریم راه نیست؛ (لو كانَ مِن عند غیر اللّه لوجدوا فیه اختلافاً كثیرا)ً[43]

چون قرآن كریم در كمال وضوح به براهین عقلی ارج می‏نهد و خود نیز برای تبیین معارف الهی ادلّه قاطع اقامه می‏كند، خود سند حجیّت عقل هم خواهد بود؛ لذا، هرگز نمی‏توان با قطع نظر از براهین عقلی آیه´ مورد بحث را معنا كرد. با این تحلیل كوتاه، می‏توان روش تفسیری حضرت استاد(قدّس‌سرّه) را به خوبی روشن نمود.

**تفسیر قرآن به قرآن**

در كیفیت استدلال یا استمداد از آیه‏ای برای آیه دیگر، سیره مفسران آیات الأحكام چنین می‏باشد كه در استنباط حكم فقهی از قرآن، آیات مقیده را شاهد تقیید آیات مطلقه قرار می‏دادند و همچنین آیات خاصه را سند تخصیص آیات عامه می‏دانستند و نیز درباره مجمل و مبیّن و دیگر فنون اصولی و فقهی، همین روش را داشتند كه از مجموع آیات، بعد از تقیید یا تخصیص یا تبیین و مانند آن، حكم فقهی را در محدوده آیات الاحكام استنباط می‏كردند.

همچنین سیره مفسّران ادبی بر آن بوده و هست كه در استنباط حكم ادبی از لحاظ حقیقت و مجاز لغوی و فصاحت و بلاغت و تشریح فنون گوناگون مجاز مرسل و استعاره، مجموع آیاتی را كه كلمه یا كلام مورد بحث در آنها به كار رفته است، فحص و جست‏وجو می‏نمایند و از نحوه استعمال و اِسناد و تقدیم و تأخیر و اِقتران به حروف و اَدوات حصر یا شرط یا نظایر آن، نكته ادبی مورد نظر را استنباط می‏كنند.

همچنین روش تفسیر كسانی كه قصص قرآن را می‏نگارند یا سنن الهی و سیره پیامبران خدا را از قرآن كریم استنباط می‏كنند، بر این محور دوران دارد كه این كلمه یاجمله در چند سوره و در كدام آیه به كار رفته، تا از مجموع آنها حكم مورد نظر و مطلب مناسب با رشته تخصصی خود را استنباط نمایند.

این روشهای گوناگون كه هر گروهی در استنباط موضوع خاص خویش از جمع‏بندی آیاتی چند استفاده می‏نمودند و می‏نمایند، قبل از تفسیر المیزان وجود داشت و بعد از آن نیز رونق بیشتری پیدا كرد؛

**اما هیچ‏كدام از اینها تفسیر قرآن به قرآن نیست كه ویژه المیزان می‏باشد؛ زیرا سرمایه بسیاری از روشهای یاد شده را المعجم تأمین می‏نماید و مواد اولیه استنباط آنان را رجوع به این كتاب فراهم می‏سازد؛**

سپس مفسر با دریافت كلمات یا كلامهای مشابه، به تدبر در آنها می‏پردازد و با استمداد از كتابهای لغت و مانند آن، حكم مورد نظر را استنباط می‏كند.

اما آنچه كه سیره خاص المیزان است كه جز در روایات معصومین (علیهم‏السلام) در تفاسیر پیشینیان به ندرت دیده می‏شود و بعد از آن هم هنوز به ابتكار خویش باقی است، همانا شناسایی آیات كلیدی و ریشه‏ای قرآن است كه در پرتو آن آیات كلیدی درهای بسیاری از آیات دیگر گشوده می‏گردد و با شناخت آن آیات ریشه‏ای این شجره طوبا، تغذیه بسیاری از آیات شاخه‏ای روشن می‏شود.

در این شناسایی سخن از كلمه یا كلام مشابه نیست تا فهرستها و لغت‏نامه راهگشا باشند؛ بلكه در این سیر باید از سكوی المعجم و كتاب لغتْ پرواز كرد و به كنگره (و عنده مفاتحُ الغیب)[44] رسید و اسرار كلیدی را كه به روی نامحرمان «مغالیق» است، به چهره خود به عنوان «مفاتیح» دید و از آن آیات كلیدی، گره‏های بسته را گشوده یافت و از «هذا بابٌ ینفتحُ منهُ ألفُ باب» مطلع شد و به كمك آن، سراسر قرآن كریم را درهای باز الهی دید، كه هیچ جای آن ناگشوده نیست.

سپس آیات ریشه‏ای كه ظواهر را تغذیه می‏كند، از آیات كلیدی كه بواطن قرآن را می‏گشایدْ جدا كرد و همچنین جریان تفسیر را از تأویل فرق گذاشت كه این كار از قلمرو لغت بیرون و از حوصله المعجم خارج و از منطقه فهرست‏نامه و نظایر آن بالاتر؛ كه فراسوی معناست و نه لفظ؛ زیرا تشخیص حقیقت و مجاز لغوی، گэه با لغت‏نامه‏ها تأمین می‏گردد، ولی امتیاز حقیقت و مجاز عقلی كه آیا اسناد محمول به موضوع، «الی ما هوَ لهُ» است یا «الی غیر ما هوَ له»، آن را عقل بیان می‏كند و وحی تبیین می‏نماید و نه لغت؛لِمَن كانَ له قلبٌ أو ألقی السمع و هو شهید[45]

نتیجه شناسایی آیات زیر بنایی و آشنایی با آیات رو بنایی و كیفیت ظهور آن آیات پایه‏ای در این آیات و نحوه رجوع این آیات روبنایی به آن آیات، گذشته از استحكام اصل تفسیر، آن است كه هیچ‏گونه اختلاف ریشه‏ای در مبانی این دائرة المعارف راه ندارد؛ چنان‏كه در اصل متن، یعنی قرآن كریم هیچ راهی برای اختلاف وجود ندارد.

**ضرب قرآن به قرآن**

اكنون كه تفسیر قرآن به قرآن و نیز ضرورت آن روشن شد، توجه به این نكته سودمند می‏باشد كه چه تفاوتی بین تفسیر قرآن به قرآن با ضرب قرآن به قرآن است كه به شدّت از آن نهی شده است؟

باید عنایت نمود كه این دو حكماً و موضوعاً جدای از یك‏دیگرند؛ زیرا آنچه از حضرت امام صادق(علیه‏السلام) رسیده است كه «ما ضربَ رجلٌ القرآن بعضهُ ببعضٍ إلاّ كفرَ»،[46] ناظر به آن است كه كسی حقیقت قرآن را كه یك واحد هماهنگ و مُنْثَنِی است، از هم جدا كرده و آن را بر هم زند و ارتباط میان ناسخ و منسوخ را قطع كند و به منسوخ حكم كند؛ بدون توجه به ناسخ و پیوند تخصیصی عام و خاص را منقطع گرداند و رابطه تقییدی مطلق و مقید را نادیده بگیرد و پیوستگی صدر و ذیل آیه را ملاحظه نكند و نظایر آن (نه اینكه آیه مورد بحث را جامع الاطراف دیدن و شواهد قرآنی آن را ملاحظه نمودن، ضرب قرآن، بعض به بعض باشد.

نیز اگر كسی آیه‏ای را از مسیر خودش خارج كند و به دلخواه خود معنا نماید، مشمول حدیث یاد شده است؛ چنان‏كه مرحوم صدوق از استادش «ابن الولید» معنای این حدیث را پرسید؛ ابن الولید فرمود: كسی از تو تفسیر آیه‏ای را بپرسد، تو با تفسیر آیه دیگر جواب او را بدهی: «هو أن تجیبَ الرجلَ فى تفسیرِ آیةٍ بتفسیرِ آیةٍ اُخری».[47]

بنابراین، بین تفسیر قرآن به قرآن با ضرب قرآن بعض به بعض كه یك نوع تفسیر به رأی است، موضوعاً امتیاز است و قهراً امتیاز حكمی هم خواهند داشت و برخی از محققان علم اصول چون مرحوم شیخ انصاری در بحث حجّیت ظاهر قرآن[48]، اشاراتی درباره ضرب قرآن بعض به بعض دارند كه عصاره آن همان تفكیك عام از خاص و صدر از ذیل و نظایر آن می‏باشد كه بیان شد و این به نوبه خود، همان تعضیه و تفریق اعضای پیكر یگانه قرآن مجید می‏باشد كه خطر علمی آن و لزوم پرهیز عملی از آن خواهد آمد.

**شیوه تفسیری مرحوم علامه**

**ملاحظه مجموع قرآن در تفسیر آیات**

1. مرحوم علامه(قدّس‌سرّه) اطلاع نسبتاً وسیع و فراگیری نسبت به تمام ظواهر قرآنی داشتند و لذا هر آیه را كه طرح می‏نمودند، طوری درباره آن بحث می‏كردند كه سراسر قرآن كریم مطمح نظر بود؛ زیرا یا از آیات موافق بعنوان استدلال یا استمداد سخن به میان می‏آمد یا اگر دلیل یا تأییدی از آیات دیگر وجود نداشت، آیه محل بحث بگونه‏ای تفسیر می‏شد كه مناقض با هیچ آیه از آیات قرآن مجید نباشد و هرگونه احتمال یا وجهی كه مناقض با دیگر آیات قرآنی می‏بود، مردود می‏دانستند؛ زیرا تناقض آیات با انسجام اعجاز آمیز كتاب الهی سازگار نیست.

**هماهنگی تفسیر آیات با سنت معصومان(علیهم السلام)**

2. مرحوم علامه(قدّس‌سرّه) سیری طولانی و عمیق در سنّت مسلّمه معصومین(علیهم‏السلام) داشتند، و لذا، هر آیه كه طرح می‏شد، طوری آن را تفسیر می‏كردند كه اگر در بین سنّت معصومین(علیهم‏السلام) دلیل یا تأییدی وجود دارد، از آن به عنوان استدلال یا استمداد بهره‏برداری شود و اگر دلیل یا تأییدی وجود نداشت، به سبكی آیه محلّ بحث را تفسیر می‏نمودند كه مناقض با سنّت قطعی آن ذوات مقدّسه نباشد؛ زیرا تباین قرآن و سنّت، همان افتراق بین این دو حبل ممتد الهی است كه هرگز جدایی پذیر نیستند: «لن یفترقا حتّی یردا علیَّ الحوض».[49]

**ملاحظه حکم عقل در تفسیر آیات**

3. مرحوم علاّمه(قدّس‌سرّه) تبحّری كم نظیر در تفكر عقلی داشتند و لذا هر آیه مورد بحث را طوری تفسیر می‏نمودند كه اگر در بین مبادی بیّن یا مبیّن عقلی، دلیل یا تأییدی وجود داشت، از آن در خصوص معارف عقلی و نه احكام تعبدی، به عنوان استدلال یا استمداد بهره‏برداری شود و اگر بحثهای عقلی در آن باره ساكت بود، طوری آیه معنونه را معنا می‏نمودند كه با هیچ دلیل قطعی عقلی مخالف نباشد؛ هر وجه یا احتمالی كه با موازین قطعی عقلی و نه مبانی غیر قطعی یا فرضیّه‏های علمی مناقض بود، باطل می‏دانستند؛ زیرا تناقض عقل و وحی را هم عقل قطعی مردود می‏داند و هم وحی الهی باطل می‏شمرد؛ چون هرگز دو حجّت هماهنگ خداوند سبحان، مباین هم نخواهند بود؛ بلكه عقل چراغی است روشن و وحی صراطی است مستقیم كه هیچ‏كدام بدون دیگری سودی ندارد.

**ملاحظه مبانی حتمی علوم نقلی در تفسیر آیات**

4. علامه(قدّس‌سرّه) در علوم نقلی مانند فقه و اصول و... صاحب نظر بوده و از مبانی مسلّمه آنها اطلاع كافی داشتند و لذا، اگر ادلّه یا شواهدی از آنها راجع به آیه مورد بحث وجود نمی‏داشت، هرگز آیه را بر وجهی حمل نمی‏نمودند كه با مبانی حتمی آن رشته از علوم نقلی یاد شده مناقض باشد؛ بلكه بر وجهی حمل می‏كردند كه تباینی با آنها نداشته باشد؛ زیرا آن مطالب، گэه فرعی بشمار می‏آیند، ولی به استناد اصول یقینی قرآن وسنّت قطعی تنظیم می‏شوند و اگر تناقضی بین محتوای آیه و مبانی حتمی آن علوم رخ دهد، بازگشت آن به تباین قرآن با قرآن یا سنّت با سنّت و یا قرآن با سنّت است كه هیچ‏كدام از اینها قابل پذیرش نیست.

بنابراین، در استظهار یك معنا از معانی متعدد از آیه، یا توجیه آیه با یكی از آنها، سعی بر آن بود كه موافق با سایر مطالب بوده و مخالف با مبانی مسلّمه علوم دیگر نباشد.

**احاطه علامه به محکمات و متشابهات قرآن**

**5. مرحوم علامه (قدّس‌سرّه) به همه محكمات قرآن آشنا بودند و می‏فرمودند:** برجسته‏ترین آیه محكمه، همانا كریمه لَیس كمثلهِ شی‏ء[50] است و در شناخت متشابهات نیز ماهر بودند و لذا، به طور روشن، متشابهات را به محكمات كه امّ الكتاب می‏باشند[51] و به منزله اصل و مادر همه مطالب قرآنی به شمار می‏روند، ارجاع می‏دادند و راه پیروی از آنها را به روی تیره‏دلان می‏بستند.

در عرضه احادیث بر قرآن كریم، محكمات را میزان قطعی می‏دانستند و مبانی علوم دیگر را با این میزان قطعی كه عقل نیز در برابر آن اذعان و خضوع دارد، ارزیابی می‏كردند كه این خودْ نشانه پیمودن راه راست می‏باشد: قال مولی نا الرضا(علیه‏السلام): «من ردّ مُتشابهَ القُرآنِ إلی مُحكمهِ هَدی إلی صراطٍ مستقیمٍ».[52]

**دخالت ندادن فرضیه غیر مبرهن در تفسیر**

**6. مرحوم علامه(قدّس‌سرّه) آشنایی كامل به مبادی برهان و شرایط مقدمات آن داشتند و لذا، هرگز برای فرضیه علمی، ارج برهانی قائل نبودند** و آن را به منزله پای ایستا و ساكن پرگار می‏دانستند كه به اتكای او پای دیگر پرگار حركت می‏كند و دایره را ترسیم می‏نمایدكه در حقیقت، كار از آنْ پایِ پویایِ پرگار است؛ نه پای ایستای آن؛ لذا، از استناد به هرگونه فرضیّه غیر مبرهن در تفسیر آیه پرهیز می‏نمودند و پیشرفت علوم و صنایع را سند صحت آن فرضیه نمی‏دانستند و همواره خطر احتمال تبدّل آن فرضیّه را به فرضیّه دیگر در نظر داشتند و می‏فرمودند: ثابت را كه قرآن كریم است، نمی‏توان به مُتغیّر كه فرضیه‏های زودگذر علمی است، تفسیر نمود و یا بر آن تطبیق داد.

**معیار نداشتن کشف عرفانی در تفسیر**

**7. مرحوم علامه(قدّس‌سرّه) آشنایی كامل به مبانی عرفان و خطوط كلّی كشف و اقسام گوناگون شهود داشتند** و لذا، در عین دعوت به تهذیب نفس و استفاده روش تزكیه از قرآن و حمایت از ریاضت مشروع و تبیین راه دل در كنار تعلیل راه فكر، هرگز كشف عرفانی خود یا دیگران را معیار تفسیر قرار نمی‏دادند و آن منكشف یا مشهود را در صورت صحت، یكی از مصادیق آیه می‏دانستند؛ نه محور منحصر آیه مورد بحث.

آری، در بین وجوه و احتمالات گوناگون، آن وجه یا احتمالی كه راه كشف را ببندد و مسیر تزكیه نفس را سدّ كند، نمی‏پذیرفتند.

**خلط نکردن تفسیر با تطبیق آیه**

**8.  مرحوم علامه(قدّس‌سرّه) در تشخیص مفهوم از مصداق كارآزموده بودند و هرگز تفسیر را با تطبیق خلط نمی‏كردند** و اگر روایت معتبری شأن نزول آیه را بیان می‏كرد یا بر انطباق محتوای آن بر گروهی از صحابه یا فردی از آنان دلالت می‏نمود، هرگز آن را به حساب تفسیر مفهومی نمی‏آوردند كه قضیه از كسوت كلیّت بیرون آمده و به صورت شخصی درآید و می‏فرمودند: این «جَرْی» است؛ نه تفسیر اگر برای آیه جز یك مصداقْ فرد دیگری نباشد، باز آیه به همان معنای جامع و مفهوم كلی خود تفسیر می‏شود و همواره زنده و حاكم است.

چون تجلّی «حیّ لا یموت»، كتابی جاوید و چشمه جوشان آب حیات خواهد بود و اگر آیه قرآن از صورت جامعیت مفهومی خود تنزل كند و در سطح فرد خارجی مشخص گردد، با زوال آن فرد، آیه هم از بین خواهد رفت؛ در حالی كه قرآن: «یجرى كما یجرى الشمسُ و القمرُ»[53]، همانند دو اختر پر فروغ آفتاب و ماه، نورافكن جوامع بشری است و از طرفی قرآن به عنوان «جوامع الكلم» بر قلب مطهّر پیامبر اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد كه آن حضرت فرمود: «...أُعطیتُ جَوامعُ الكَلِم»[54] و اگر بر فرد یا گروه یا جریان خاصی منطبق گردد و همراه تحوّل مورد انطباقْ دگرگون شود، دیگر به عنوان جوامع الكلم نخواهد بود.

از این رهگذر، معلوم می‏شود كه تحوّلات گوناگون مصادیق، موجب تحول تفسیر نمی‏شود؛ زیرا الفاظ برای ارواح معانی وضع شده‏اند و مادامی كه هدف یك چیز معیّن و غرض مترتب بر آن باقی است، نام آن محفوظ است؛ گэه تبدّل فراوانی در مصادیق آن راه یافته باشد؛ مانند اسامی چراغ و ترازو و قلم و نظایر آن كه بین مصادیق موجود در اعصار پیشین و مصادیق اختراع شده عصر صنعت، امتیاز فراوانی از لحاظ مصداق هست، ولی همه آنها در مفاهیم جامع اسامی یاد شده مندرج می‏باشند؛ زیرا لفظ در مفهوم استعمال می‏شود؛ نه در مصداق و تفاوت مصداق موجب تبدّل مفهوم نخواهد بود.

**حرکت از ظاهر آیه به باطن واز آن به باطن دیگر**

**9. مرحوم علامه(قدّس‌سرّه) تنزّل قرآن كریم را به طور تجلّی می‏دانستند؛ نه تجافی؛** لذا، معارف طولی آن را مورد نظر داشته و هریك از آنها را در رتبه خاص خویش قرار می‏دادند و هیچ‏كدام از آنها را مانع حمل بر ظاهر و حجیّت و اعتبار آن نمی‏دیدند. اصالت را در هنگام تفسیر به ظاهر می‏دادند و هرگز در مقام تفسیر مفهومی آیه، اصل را باطن نمی‏دانستند كه فقط بر آن حمل گردد؛ بلكه از راه حفظ و حجیّت ظاهر آن به باطن راه یافته و از آن باطن به باطن دیگر سلوك می‏كردند كه روایات معصومین(علیهم‏السلام) نیز این چنین است.[55]

**تنزیه معرف دینی**

**10.  مرحوم علامه(قدّس‌سرّه) معارف دینی را جزء ماورای طبیعت می‏دانستند؛** لذا، آنها را منزّه از احكام ماده و حركت دانسته و افزونی و كاهش مادی را در حریم آنها روا نمی‏دیدند.

دین را سنّت اجتماعی قابل تطوّر و تحوّل و در نتیجه مستعد فرسودگی و كهنگی ندانسته و این طرز تفكر را به شدّت مردود می‏دانستند[56]؛ لذا همهظواهر دینی را كه راجع به اصل اعجاز یا انواع گوناگون آن بود، محترم می‏شمردند و از آنها حمایت می‏نمودند.

طرز تفكر وهابیّت را كه خود نوعی مادیّت است در كسوت مذهب، باطل دانسته و همواره آن را مخالف عقل و وحی می‏شمردند؛ چنان‏كه روش تفسیر مبتنی بر اصالت حسّ و تجربه و نیز روش تفسیری مبتنی بر اصالت عمل را باطل دانسته[57] و معیار درستی اندیشه را عقل قرار می‏دادند[58]؛ نه حسّ و تجربه و نه عمل.

**روش علامه در تفسیر حروف مقطعه**

لطفا مطالب سیره تفسیری علامه طباطبایی [شماره (1)](http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=173654)  و [شماره(2)](http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=173975) را نیز مطالعه فرمایید.

**آشنایی كامل مرحوم علامه با قرآن، نه تنها موجب شد كه آیات و كلمات قرآن مجید را با ارجاع به یك‏دیگر حل كنند، بلكه در تفسیر حروف مقطّعه نیز همین سیره ی حسنه را اعمال می‏نمودند؛** زیرا به كمك بررسی سوره‏هایی كه دارای حروف مقطعه ی بسیط هستند، مانندِ «الم» و «ص» و بررسی سوره‏ای كه دارای حروف مقطعه ی مركب می‏باشد، مانند «المص»، پی‏می‏بردند كه حرف مقطع، رمزی است به محتوای سوره و اشاره‏ای سرّی به مضمون آن دارد.

حتّی انس فراوان مرحوم استاد به قرآن كریم موجب شد كه با تدبّر در متن سوره با قطع نظر از مسائل تاریخی، اطمینان حاصل نماید كه آن سوره در مكه نازل شده است یا در مدینه؛ سپس شواهد نقلی آن را تأیید می‏نمود.

در اینجا به منظور اختصار، از بررسی كامل روش تفسیری مرحوم استاد صرف نظر می‏نماییم و در پیرامون ویژگی ممتاز تفسیر المیزان كه شناسایی آیات كلیدی قرآن به منظور تفسیر قرآن به قرآن است، توضیح كوتاهی را تقدیم می‏داریم.

**مرحوم علامه (قدّس‌سرّه) از آیات كلیدی قرآن كریم به عنوان «غرر آیات» یاد می‏فرمود كه درخشش چشمگیر آنها، نه تنها راهگشای بسیاری از آیات دیگر قرآن بود، بلكه پایه ی محكمی برای حلّ بسیاری از احادیث خواهد بود.**

میزان شناسایی آیات زیربنایی برای همه ی معارفی كه ارقام آنها را در مقدمه ی جلد اول كتاب قیم المیزان به هفت محور بحثی رسانده‏اند[59]، همانا آیات صریح یا ظاهر معارف توحیدی است؛ زیرا همه ی مسائل اسلامی كه در قرآن مطرح است، اعم از عقاید و اخلاق و احكام، به توحید خدای سبحان بر می‏گردد. در این زمینه چنین می‏فرمایند: «فالآیات القرآنیة علی احتوائها تفاصیل هذه المعارف الإلهیّة و الحقائق الحقّة، تعتمد علی حقیقة واحدة هى الأصل و تلك فروعه؛ و هى الأساس الذى بنی علیه بنیان الدین و هو توحیده تعالی توحید الإسلام بأن یعتقد أنه تعالی هو ربّ كل شى‏ء لا ربّ غیره و یسلّم له من كلّ وجهة، فیوفى له حق ربوبیّة و لا یخشع فى قلب و لا یخضع فى عمل إلاّ له جلّ أمره و هذا أصل یرجع إلیه علی اجماله جمیع تفاصیل المعانى القرآنیة من معارفها و شرائعها بالتحلیل و هو یعود إلیها علی ما بها من التفصیل بالتركیب».[60]

**با استنباط آیات زیر بنایی بر محور یاد شده، هر وجه یا احتمالی كه در بین وجوه و احتمالات گوناگون در مورد آیه ی مورد بحث مخالف توحید بود، باطل می‏دانستند و هر وجه یا احتمالی كه به توحید نزدیك‏تر بود، می‏پذیرفتند.**

از این رهگذر، رابطه ی جهان‏بینی و ایدئولوژی را تحلیل می‏نمودند كه هر جهان بینی مخصوص، ایدئولوژی خاصی را به دنبال دارد؛ زیرا اعتقاد به مادیّت هرچه در جهان موجود است، سنّت اجتماعی را طرزی تنظیم می‏كند كه بالذّتها و كمالهای محسوس و مادی همراه بوده و به آنها برساند. اعتقاد به بت‏پرستی، طرزی سنّت گذاری می‏كند كه بُتها را راضی سازد؛ ولی اعتقاد به خداوند سبحان و قیامت، طرزی سنّت پردازی می‏كند كه هم سعادت دنیا را تأمین كند و هم سعادت آخرت را.

بنابراین، صورتهای گوناگون زندگی اجتماعی در اثر اختلاف اصول اعتقادی جوامع بشری می‏باشد: «... فإن المذاهب المختلفة مؤثرة فى خصوص السنن المعمول بها فى المجتمعات... فصور الحیاة الإجتماعیّة تختلف باختلاف الأصول الاعتقادیة فى حقیقة العالم...».[61]

از این جهت، كه اصول توحیدی آیات كلیدی قرآن كریم می‏باشند، در مسئله ی اخلاق، در طیّ ابطال نسبیّت آن و محكوم شمردن نسبی بودن حسن وقبح و مردود دانستن آن كه فضیلت و رذیلت ریشه ی انسانی ندارد، بلكه تابع محیط و تحولات گوناگون است و در ضمن تثبیت اصول زیربنایی اخلاق، به مسلكهای سه‏گانه كه در اخلاق وجود دارد، می‏پردازند و **برجسته‏ترین مسلك را آن می‏دانند كه سنن اخلاقی نه برای كسب جاه و شهرت و محبوبیّت اجتماعی و مجد تاریخی و تقویت روحی می‏باشد، و نه برای پرهیز از دوزخ وبهره‏مندی از بهشت؛** بلكه برای لقای خداوند سبحان و تحصیل وجه پایدار اوست كه خود عین توحید است: «... و أما الآن فإنما یرید وجه ربّه و لا هم له فى فضیلةٍ و لا رذیلةٍ و لا شغل له بثناءٍ جمیلٍ و ذكرٍ محمودٍ و لا إلتفات له إلی دنیا أو آخرة أو جنّةٍ أو نارٍ و انّما همّهُ ربّه و زاده ذلُّ عبودیّته و دلیله حبّه...».[62]

**چون زیربنای همه ی معارف و نیز اخلاق و همچنین اعمال شایسته را توحید دانستند كه همانند اصل ثابت شجره ی طیبه می‏باشد كه تا آسمان شاخه دارد و همواره میوه می‏دهد،** در این باره چنین می‏فرمایند: «...ان المراد فى الآیة علی ما یعطیه السیّاق هو أصل التوحید الذى یتفرع علیه سائر الإعتقادات الحقّة و ینمو علیه الاخلاق الزاكیة و تنشأ منه الأعمال الصالحة».[63]

از آن نظر كه بر اساس توحید، تمام فیضها از خداوند سبحان تنزل می‏یابند و هیچ موجودی، نه خود مستقل است و نه به غیر خداوند اعتماد دارد و نه در محدوده ی طبیعت خلاصه می‏شود، بلكه هر موجودی ریشه ی غیبی دارد، آیه‏ای كه بر این اصل دلالت دارد و نیز آیه‏ای كه بر صیانت قرآن كریم از هر گزند تحریف‏آور دلالت می‏كند، آن را از غُرر آیات می‏دانند: «... و من غرر الآیات القرآنیة المشتملة علی حقائق جمّة فى السورة قوله تعالی: (و إن من شی‏ءٍ إلاّ عندنا خزائنهُ...[64]

زیرا به استناد آیه ی (و إنْ من شی‏ءٍ إلاّ عندنا خزائِنهُ) نه تنها مسئله ی انزال حدید[65] و انزال پوشاك و پَرِ مرغان[66] و انزال هشت زوج از چهار پایان[67] و مانند آن را از باب تفسیر قرآن به قرآن حل می‏كردند، بلكه مسئله ی تنزّل وحی و فرشته و قرآن و همچنین مسئله ی هدایت ملكوتی كه ویژه ی امامت است كه (أئمّةً یهدون بأمرِنا[68] می‏باشند و نیز مسئله ی ایمان عالم ذرّیه و اخذ میثاق به وحدانیت خدای سبحان و مسئله ی سبق قضا بر قدر و پیوند لوح محو و اثبات با لوح محفوظ و دیگر مسائل الهی را در پرتو آن حل می‏نمودند.

به همین مناسبت، بعضی از آیات سوره ی «رعد» را نیز جزء آیات باهره و نورانی به شمار آوردند؛ در عین آنكه سراسر قرآن كریم نور می‏باشد: «... و من الحقائق الباهرة المذكورة فى هذه السورة ما یتضمنه قوله «أنزل من السماء ماءً» وقوله (ألا بذكر اللّهِ تطمئِنُّ القُلوب)و قوله( یَمحُو اللّه ما یشاءُ و یَثْبتُ وَ عِندَهُ اُمُّ الكِتابِ )و قوله: (فلِلّهِ المَكْرُ جَمیعاً).[69]

چون خداوند سبحان، نه تنها دارای كمالات هستی است، بلكه هرگونه كمال وجودی از آن ذات مقدسه نشئت می‏گیرد و هرگونه كمالی كه آمیخته با تناهی و نقص باشد، از حضرتش مسلوب است، بلكه تنها كمالات نامحدود هستی است كه عین خداوند عالم است و هر اسمی دلالت بر یكی از آن كمالات می‏كند و راه ارتباطی خلق با خالق است، از این جهت، آیه ی(أیّاً ما تدعوا فَلهُ الأسماءُ الحُسْنی[70] را از غرر آیات قرآنی دانسته و چنین می‏فرمایند: «و الآیة من غرر الآیات القرآنیة تنیر حقیقة ما یراه القرآن الكریم من توحید الذات و توحید العبادة قبال ما یراه الوثنیة من توحید الذات و تشریك العبادة».[71] به همین مناسبت درباره ی آیه ی 8 از سوره ی «طه»: (اللّه لا إله إلاّ هو لَهُ الأسماءُ الحُسنی) چنین می‏گوید: «و من غُرر الآیات فى السورة، قوله تعالی...».[72]

چون آیه یاللّهُ نورُ السّمواتِ و الأرض...)[73] به طور وضوح جریان توحید خداوند سبحان را كه ریشه ی همه معارف قرآنی است بیان می‏نماید، سخن مرحوم استاد در این باره آن است كه: «... و من غرر الآیات فیها آیة النور».[74]

از این جهت كه غبار كثرت در روز ظهور وحدت حقه زایل می‏گردد و در آن روز روشن می‏شود كه همه ی كارها از آن خدای سبحان می‏باشد كه در حقیقت روز ظهور توحید راستین است، از آیه ی یوم لا تملِكُ نفسٌ لِنفسٍ شیئاً وَ الأمرُ یومئذٍ للّه[75] چنین یاد می‏كنند: «... و هى من غرر الآیات».[76]

در تأیید این مطلب، وقتی از محضر مرحوم استاد علاّمه پرسیدم: به چه مناسبت سوره ی مباركه ی «یس» قلب قرآن است؟ فرمودند: همین سؤال را از حضور استادمان مرحوم آقای قاضی (همان عارف نامور و عالم ربانی) پرسیدم، ایشان در جواب فرمودند: به مناسبت دو آیه ی آخر سوره: إنّما أمرُهُ إذا أراد شیئاً أن یقول له كُن فیكون - فسُبحانَ الذی بیده ملكوتُ كلّ شی‏ء وَ إلیه تُرجعونï. لذا، مرحوم استاد درباره ی این دو آیه چنین می‏فرماید: «و من غرر الآیات فیها قوله تعالی: إنّما أمره».[77]

همچنین آیه ی و انّ إلی ربّك المُنتهی[78] كه **هدف نهایی آفرینش و تدبیر آن و قرارگاه كاروان سالار جهان انسانی حضرت پیامبر اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را خداوند سبحان می‏داند** و نیز آیه ی وَ أن لَیسَ لِلإنسانِ إلاّ ما سَعی[79] كه پیوند ضروری عمل با عامل را در قیامت ترسیم می‏كند، از این جهت كه خطوط كلی سیر مسافران كوی هستی و همچنین مدار پاداش و كیفر را بیان می‏نمایند، جزء آیات كلیدی به حساب آمده و درباره ی آنها چنین می‏فرمایند: «و من غرر الآیات فیها[80]، أى فى سورة النجم، قوله: و انّ إلی...»؛ زیرا در آیه ی و انّ إلی ربّك همه ی تدبیرها و ایجاد روابط بین اشیاء و پرورش آنها فقط به خداوند سبحان منتهی خواهد شد؛ لذا، در تأیید آن فرمودند: «...والآیة تثبت الربوبیة المطلقة للّه سبحانه...».

چون آیه ی إنّا كلّ شی‏ء خلقناه بقدرٍ[81] ناظر به توحید ربوبی و تنظیم هندسی تمام پدیده‏ها می‏باشد، در ردیف آیات ریشه‏ای قرآن كریم شمرده شده و درباره آن چنین مرقوم داشتند: «و من غرر آیاتها ما فی آخرها من آیات القدر».[82]

همچنین آیات هفت‏گانه ی پایان سوره ی «حشر» كه هم ترغیب به لقای پروردگار از راه مراقبت و محاسبت در آنها مطرح است و هم عده‏ای از اسمای حسنای باری تعالی كه هركدام مجرای فیض جدا و تجلی علیحده باشد، به حساب آیات اصولی آمده و درباره ی آنها چنین فرمودند: «ومن غرر الآیات فیها الآیات السبع فى آخرها...».[83]

همچنین آیه ی ذلك بأنّ اللّه هو الحقُّ وَ أنّ ما یدعُونَ مِن دونِهِ الباطِلُ[84] كه بر انحصار هستی حقیقی در خداوند سبحان دلالت داشته و هэه به نام آن حضرت نباشد، باطل است كه محتوای آن توحید كامل است، در عِداد آیات كلیدی قرار گرفت؛ لذا، درباره ی آن چنین مرقوم فرمودند: «و من غرر الآیات فیها (فى سورة لقمان) قوله تعالی: ذلك بأنّ اللّه...[85]

خلاصه آنكه مبدأ تمام وجودهای خارجی، هستی محض خداوند سبحان است كه بدون آن هستِ محض چیزی موجود نخواهد شد و مبدأ تمام وجودهای علمی، شناخت آن هستی محض است كه بدون معرفت او چیزی شناخته نخواهد شد.

از این جهت، آیات توحیدی كه بیانگر صفات جمال و جلال آن ذات مقدّسه می‏باشد و وحدت ذات و وحدت مبدأ خلق و وحدت ربّ و مدبّر و نیز وحدت معبود را تبیین می‏نماید، از غرر آیات بشمار آمده و جزء معارف كلیدی قرآن كریم محسوب می‏شوند كه مبدأ شناخت سایر آیات می‏باشند و بدون آنها هیچ آیه‏ای فهمیده نمی‏شود؛ زیرا این بخش از قرآن عهده‏دار قواعد كلّی قرآن‏شناسی می‏باشد و با نیل به این قواعد كلّی، دیگر آیات قرآنی روشن می‏گردد.

این روش، یعنی از آیات زیر بنایی و معارف كلیدی پی به سایر آیات بردن[86]، همان سیره ی مرضیّه ی ائمه ی اطهار(علیهم‏السلام) بوده كه مرحوم استاد در این باره می‏فرماید: «اگر این سبك سابقه‏دار به نسیان سپرده نمی‏شد و ادامه می‏یافت، بسیاری از اسرار قرآنی آشكار می‏گشت».[87] این اسلوب ویژه[88] همان تفسیر قرآن به قرآن است كه از معاجم و فهارس و لغات و... خارج خواهد بود.

این روش بهترین مصداق برای آیه ی و لو كان مِن عند غیرِ اللّهِ لَوجَدوا فیه اِختلافاً كثیراً[89] می‏باشد كه به صورت قیاس استثنایی بیان شده؛ یعنی هیچ‏گونه اختلافی در سراسر قرآن مجید نیست.

منظور این جمله، تنها بیان عقد سلبی قضیّه نیست كه بین معانی قرآن هیچ اختلافی نیست؛ بلكه مراد تبیین عقد اثباتی آن است؛ یعنی همه ی مفاهیم قرآنی منسجم و هماهنگ‏اند و به یك‏دیگر انثناء و گرایش دارند و هر آیه در محتوای خود صادق و نسبت به محتوای آیه ی دیگر بدون واسطه یا به واسطه، مُصدِّق می‏باشد؛ چنان‏كه قرآن ناطق، **امیرالمؤمنین(علیه‏السلام) از آیه ی مذكور چنین استفاده می‏فرماید:** «...و ذَكرَ أنّ الكتاب یُصدّق بعضهُ بعضاً و انّه لا اخْتلاف فیه، فقال سبحانه و لو كان مِن عند غیر اللّه لوجدوا فیهِ اخْتلافاً كثیراً و انّ القرآن ظاهرهُ أنیقٌ و باطنه عمیق...»[90] ؛ یعنی برخی از آیات، مصدّق بعض دیگر هستند.

بنابراین، همه ی آیات، موافق یك‏دیگرند و از این جهت، سراسر قرآن كریم متشابه و مثانی همدیگرند؛ چنان‏كه مرحوم علاّمه چنین می‏فرماید: «...و سُمیّت الآیاتُ القرآنیة مثانى لأنّ بعضها یوضح حال البعض ویلوى و ینعطف علیه كما یُشعرُ به قوله: كتاباً مُتشابهاً مثانی. حیثُ جمعَ بین كونِ الكتاب متشابهاً یشبهُ بعضُ آیاتِه بعضاً و بین كون آیاته مثانى و فى كلام النبىّ(صلی الله علیه و آله و سلم) فى صفة القرآن: «یُصدّق بعضهُ بعضاً» و عن علىّ (علیه‏السلام) فیه: «و ینطقُ بعضهُ ببعض و یشهدُ بعضهُ علی بعض...».[91]

شاید جدا نمودن هر آیه از آیات دیگر و آنها را در تفسیر آیه ی مورد بحث ملاحظه نكردن و هركدام را بریده از جمع دیگران مشاهده نمودن و از آیات دیگر به عنوان دلیل یا تأیید و شاهد مدد نگرفتن، یك نحوه تفرقه ایجاد كردن بین آیات منسجم و متّحد قرآن باشد كه بازگشت این نوع تجزیه و پراكنده ساختن اعضای پیكر یگانه ی كلام خدا به آن باشد كه در قرآن به عنوان یك روش نكوهیده از بیگانگان نسبت به قرآن یاد شده:كمَا أنزلنا علی المُقتسمین - الّذین جعلوا القران عضین[92]

زیرا گэه طبق روایات، منظور از «عضین» كسانی هستند كه اعضای قرآن را تعضیه و تفرقه نمودند، به بعضی از آنها ایمان آورده‏اند و نسبت به بعض دیگر كفر ورزیدند و همچنین كسانی كه درباره ی قرآن نسبتهای ناروای گوناگون روا داشتند، مانند آنكه گاهی گفتند: قرآن سحر است و گاهی گفتند: اسطوره و افسانه است و مانند آن؛ ولی هر آیه را از دیگر آیات كه همانند اجزای یك واحد بشمار می‏روند منقطع نمودن، خود یك نحو تعضیه و تفرقه ی ناپسند است؛ زیرا آیه‏ای كه به دیگر آیات انثناء و انعطاف دارد، نمی‏توان آن را بدون گرایش به مفاهیم آیات دیگر تفسیر كرد؛ البته با توجه به اصل یاد شده كه انثناء و گرایش اوّلی شاخه‏های فرعی به همان ریشه‏های اصیل می‏باشد كه در شجره ی طوبای قرآن، عبارت از آیات كلیدی و معارف توحیدی می‏باشند.

**برخی سجایای علامه**

در پایانْ بعضی از سجایای آن حكیم متأله و مفسر متبحر را نقل می‏كنم تا اسوه اهل تحقیق و تألیف باشد:

**1.مرحوم علامه(قدّس‌سرّه) در نوشتارهای خود عموماً و تفسیر شریف المیزان خصوصاً، نام كسی را در نقد و تحلیل نظر او نمی‏بردند؛** بلكه غالباً به جرح و تعدیل اصل رأی و فكر توجه می‏نمودند و می‏فرمودند: فكرهاست كه با هم برخورد دارند؛ نه صاحبان افكار و محور قدح و مدح ایشان، «اُنظُر إلی ما قالَ و لا تَنظُر إلی مَن قالَ» بود.

**2.ایشان در هنگام نقد و جرح یك نظر، حرمت صاحب نظر را حفظ می‏نمودند و مقام اندیشمند را گرامی می‏شمردند و هرگز تعبیری كه تحقیرآمیز باشد یا حكایت از علم‏زدگی ایشان بكندْ نداشتند،** مگر در مورد ضرورت، از بابِ «ردّوا الحَجَر من حَیثُ جاء فإنّ الشرّ لا یدفعهُ إلاّ الشرّ».[93]

**3.ایشان با اینكه در مسائل عادی، حضور ذهنی نداشتند، ولی در مسائل عقلی عموماً و مباحث تفسیری خصوصاً، حضور ذهنی كامل داشتند و این همان انصراف ممدوح است؛** نه نسیان مذموم و این نشانه ی همان آمیختگی قرآن با گوشت و خون ایشان می‏باشد؛ چنان‏كه در دوران بیماری و بستری، افراد فراموششان شدند، ولی اذكار را از یاد نبردند كه نشانه ی استقرار ایمان است.

**4. ایشان در تدریس فن شریف حدیث، حتماً نام راویان را هэند ضعیف بودند، ذكر می‏كردند و در هنگام قرائت متن حدیث، سند را نیز می‏خواندند كه نام بزرگان و محدّثان احیاء شود** و ضمن اشاره به ضعف یك سند، حرمت روات را رعایت می‏كردند و دیگر سجایای حضرتش را از یادنامه‏ها می‏توان یافت.

**5.دوره درسهای كلاسیك حضرت استاد(قدّس‌سرّه) از منطق شروع می‏شد؛** سپس به فلسفه و عرفان می‏رسید و سرانجام به قرآن و حدیث كه میراث رسول اكرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است، ختم می‏شد.

ارتحالش همانند زندگی پر ثمرش تحرك تازه‏ای در جهان علم به وجود آورد؛ گэه او متذكر بود و راقم این سطور ناسی یا متناسی: «قد ذهب المتذكرون و بقى الناسون أو المتناسون».[94]

26 شهریور 1363

21 ذیحجه 1404

قم جوادی آملی

منبع: تبیان